# ماتیکان

# یوشت فریان

گزارش و پژوهش: بهمن انصاری

# سرآغاز

**کتاب ارزشمند "ماتیکان یوشت فریان"، از شگرفترین و دلچسب‌ترین یادگارهای نیاکان ماست که به زبان فارسی میانه و در زمان کشورداری ساسانیان نوشته شده است.**

**"یوشت"، پسر یا شاید از نوادگان "فریان" بود. فریان همان بزرگ‌مردیست که به "زرتشت"، پیامبر ایران باستان؛ یاوری‌هایی داده و زرتشت در "گات‌ها"ی جاودانه خویش از او نام برده و از خداوند خواهان برکت و بزرگی این شخص و بازماندگان او شده است*. داستان چنین است که جادوگری به نام "اخت" به شهر "پرسش‌گزاران" آمده و کوشش میکند تا این شهر را نابود کند. اما از آنجا که این شهر (شاید بخاطر دعای زرتشت برای خاندان فریان) تحت حمایت فرّ ایزدی و فرشتکان خداست، هیچ نیرویی توان نابودی آن را ندارد مگر نیروی نادانی و نبود دانش. اخت با این آگاهی وارد شهر شده و از داناترین جوان شهر که یوشت فرزند (یا نواده) فریان است، سی و سه پرسش را مطرح میکند. کافیست که یوشت تنها یکی از آن پرسشهای شگفت انگیز را نتواند پاسخ دهد تا فره از شهر دور شده و اخت با یاری سپاهیانش شهر را به نابودی بکشاند. این پرسشها گاه فلسفی، گاه زرتشتی، گاه از گروه اندرز و اخلاقی، گاه ازاطلاعات عمومی، گاه از علوم فیزیک و ریاضی و گاه پرسشهایی بچه گانه است. با پیروزی یوشت بر اخت، یوشت جاودانه شده و در روایات بعدی ایرانیان از او به عنوان یکی از یاوران سوشیانت(منجی) در آخرالزمان نام برده می‌شود. این ماجرا هشتاد سال پس از مرگ زرتشت روی میدهد**.**

**اصل این ماجرا در "یشتهای اوستا"*** به گونه کوتاه و گذرا بازگویی شده است. این بازگویی کوتاه در اوستا گواه بر آن است که این داستان در روزگاران باستان بسیار سرشناس و معروف بوده و نویسندگان یشت‌ها نیازی نداشتند آن را مفصل توضیح دهند و به بازگویی کلی آن اکتفا کردند.**

**این اسطوره تا روزگار "ساسانیان" نیز بین مردم سرشناس بوده و در این زمان است که نویسنده یا نویسندگانی کل این داستان را بازنویسی کردند که تا امروز برای ما به یادگار مانده است. در یشتهای اوستا شمار پرسشهای اخت جادو از یوشت فریان نود و نه پرسش ذکر شده است اما در متن کامل ماتیکان یوشت فریان تنها سی و سه پرسش آمده است. این شاید بخاطر آن باشد که در درازای گذر زمان و بازگویی شفاهی و سینه به سینه آن، بسیاری از این پرسشها از یادها رفته و نویسنده یا نویسندگان این اثر نیز تنها پرسشهایی که از داستان اصلی سراسر برجای مانده بود را در کتاب آورده و نخواستند چیزی از خود به آن درون کنند.**

---

*) ماتیکان در زبان امروز به معناي "رساله"،"کتاب"،"مجله"و"داستا" به کار میرود.
**) گاتها، یسنا هات چهل‌وشش،بند دوازده
***) گزیده‌هاي زاداسپرم و دادستان دیني
****) آبان یشت بند هشتادویك تا هشتادوسه و فروردین‌یشت بند صدوبیست

**لازم است یادآوری این نکته که در مورد کتاب "ماتیکان یوشت فریان" هرگز حق مطلب ادا نگشته و امروزه شمار کسانی که این کتاب برایشان شناخته شده باشد بسیار اندک هستند. همچنین اسطوره "یوشت فریان" که روزگاری در مقام اعتبار، هم رتبه با اساطیری چون "آرش کمانگیر" و "گرشاسپ پهلوان" بوده است؛ امروزه کاملا ناشناخته باقی مانده و ایرانیان او را در گرد و غبار تاریخ فراموش کرده‌اند. باشد که این کتاب بهانه‌ای باشد برای آشتی و آشنایی ایرانیان با این اسطوره فراموش شده.**

**در پایان باید از "دکتر محمد مکری"، "دکتر زهرا تبریزی شهروی" و "سرکار خانوم راحله شجاعی" نهایت سپاسگذاری را داشته باشم که از پژوهش‌ها و دستاوردهای این بزرگواران در جای جای این گزارش بهره برده و کوشش کردم تا کامل‌ترین گزارش و ترجمه از کتاب "ماتیکان یوشت فریان" را برای نخستین بار، برای دوست‌داران تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم فراهم آورم.**

*بهمن انصاری*

*شهریورماه سال یک هزار و سیصد و نود و دو خورشیدی*

# ماتیکان یوشت فریان

**به نام یزدان دادار**

**این ماتیکان یوشت فریان فرخ باد به یاری یزدان.**

**چنین گویند که در آن زمان که "اخت جادو" با هفتاد هزار سپاهی درون شهر "پرسش‌گزاران" شد.**

**او بانگ برآورد: «شهر پرسش‌گزاران را با پیل‌های تنومند لگدمال خواهم کرد.»**

**و هنگامی که به آنجا آمد مردمی را فرخواند که سن‌شان کمابیش پانزده سال باشد.**

**پس از هر یک از آنها پرسش‌هایی کرد و هرکه توان پاسخ دادن را نداشت او را کشت*.**

**و در شهر پرسش‌گزاران مردی بود به نام "مهراسِپَند".**

**او به اخت جادو گفت «که شهر پرسش‌گزاران را لگدمال پیلان نکن و مردمان بیگناه را نکش.**

**که اندر این شهر، مردی باشد به نام "یوشت فریان" که سن او پانزده سال است.**

**و هر پرسشی که از او بپرسی تورا پاسخ خواهد داد.»**

**پس اخت جادو به یوشت فریان پیغام فرستاد:**

**«فراز به سوی من آی که سی و سه پرسش از تو کنم.**

**و اگر پاسخ ندهی یا بگویی که نمیدانم همان‌زمان تورا خواهم کشت.»**

**پس یوشت فریان به درگاه اخت جادو آمدی.**

**ولی از آن روی که اخت لاشه آدمی (اسکلت جمجمه) را [از برای طلسم و جادو] در زیر بستر خود داشت، یوشت فریان درون آنجا نشد.**

---

*) در دیگر کتب بازمانده از دوران ساساني شمار کشته شدگان به دست اخت جادو را نهصد روحاني زرتشتي و همچنين نه دختر از خاندان سپيتمان (خانداني که زرتشت از آن بود) آمده است.

**او به اخت جادو پیغام فرستاد:**

**«که شما لاشه آدمی را در زیر بستر خود دارید.**

**وهنگامی که من‌درون خواهم شد، امشاسپندان‌بامن هستند و اگردر آنجاییکه لاشه آدمی است درون شوم،**

**امشاسپندان درون نشده و پشتیبانی آن‌ها را از دست خواهم داد*.**

**آنگاه آن پرسش تورا نتوانم پاسخ دهم.»**

**پس اخت جادو دستور داد تا آن تخت و بستر را [که لاشه آدمی در آن نهفته بود] بیرون بردند و تخت و بستری نو آوردند و افکندند.**

**او یوشت فریان را اندر خواست و گفت:**

**«بیا و بر این جامه و بالش بشین و پرسش‌هایم را به درستی پاسخ ده.»**

**یوشت فریان گفت: «ای تبهکارِ دَروَندِ ستمگر بر این بالش ننشینم چه این بالش نسای مردگان است،**

**و با من ایزدان و امشاسپندان که یاور و جان‌پناه من هستند،**

**اگر بر این بالش نشینم، از جان‌پناهی من باز خواهند ایستاد،**

**و سپس پرسش‌های تو را ن نتوانم پاسخ دهم.»**

**پس اخت جادو فرمان داد تا بالش را بردند و بالشی نو آوردند.**

**یوشت فریان بر آن بالش نو بنشست.**

**نخستین پرسش را اخت جادو از یوشت فریان چنین پرسید:**

**«بهشت به گیتی بهتر است یا به مینو؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

---

*) در کیش مزدیسنا رایج است که هرکسي زماني که به سن پانزده سالگي میرسد یکي از ایزدان(فرشتگان – امشاسپندان) را پناه و یاور خود میگیرد تا در هنگام سختي به او روي آورد.

**چه بهشت به گیتی بهتر است تا آن به مینو.**

**به این دلیل که کسی که در گیتی کار و کرفه نکند در مینو اورا فریادرسی نخواهد بود.**

**و نشان دیگر آنکه اگر به گیتی کاری نیکو نکنی به آن جهان نیکی نرسد.»**

**اخت جادو چون آن پاسخ را شنید در شگفت شد.**

**و به اندازه‌ای که مردی یشتی* کند در گیجی ماند.**

**پس اورا چنین گفت: «که بدبختی من، اخت جادو از تو یوشت فریان؛ این است که بر من چیره هستی.**

**چون مرد دلیر بر دلیرترین مرد، اسب دلیر بر دلیرترین اسب، گاو دلیر بر دلیرترین گاو و چون آسمان که بر زمین فرمانروایی میکند.**

**چرا که من با این پرسش نهصد مرد مغ** را کشته ام،**

**که آنان چندان یزشن یزدان کرده‌اند که به خاطر نوشیدن پراهوم بدنشان زرد شده بود؛**

**و همچنین نه دختر از دودمان سپیتمان را کشتم که هر یک‌شان دین ستایی را افسری به زر و مرواریـــد از پادشاهان ستانده‌اند.**

**هنگامی که من از اینان پرسیدم، پاسخ دادند که بهشت به مینو بهتر است[تا به گیتی].**

**پس من گفتم اینچنین که بهشت به مینو برای شما نیکوتر است، همیدون بهتر آن باشد که بـــه بهـــشتِ مینـــو درون شوید.**

**پس آنها را بکشتم.»**

**دومین پرسش این پرسید که: «از آفریده‌های اورمزد(خداوند) کدام است که اگر بنشیند بلندتر باشـــد از زمانی که ایستاده است؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

---

*) زمزمه کردن؛ نیایشي که مغان در زمان خوردن خوراك زمزمـه میکنند.
**) روحاني زرتشتي

**چه پاسخ تو سگ باشد.»**

**سوم پرسش این پرسید که: «از آفریده‌های اورمزد آن چیست که برَوَد اما گام نَنَهَد؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه پاسخ آن گنجشک است که برَوَد اما گام نَنَهَد.»**

**چهارم پرسش این پرسید که: «از آفریده‌های اورمزد آن چیست که دندانش از شاخ و شـــاخش از گوشـــت باشد؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**پاسخ آن خروس است، مرغ سروش پرهیزگار.**

**و چون [آن خروس] بانگ کند پتیاره از آفریده‌های اورمزد باز دارد.»**

**پنجم پرسش این پرسید که: «کارد کوچک بهتر است یا خورش کمتر؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**کارد کوتاه بهتر از خورش اندک است.**

**چه با کارد کوتاه می‌توان برسم* بریدن و چیدن،**

**ولی خورش اندک به شکم نرسد و چون رسد باد انگیزد.»**

**ششم پرسش این پرسید که: «چیست پر و چیست نیمه پر و چیست آنکه هرگز پر نباشد؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

---

*) دسته‌اي از شاخه‌هاي تر كه در مناسك ها و پيش از خودن خوراك، آن را به دست گرفته و دعا ميخواندند.

**آن چه که پر است مرد دارا(ثروتمند)ی توانایی است که چون بمیرد پرهیزگار باشد؛**

**آن چه که نیم پر است درویش بینوای بدزیست است که چون بمیرد روانش پرهیزگار باشد؛**

**و آن که تهی است بدبخت بد زندگانیست که چون بمیرد دَروَند و ناپرهیزگار بمیرد.»**

**هفتم پرسش این پرسید که: «آن چیست که مردمان خواهند نهان کنند اما آن را نهان کردند نتوانند؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه آن زروان (زمان) است که کس نهان کردنش نتوان؛**

**چه زمان خود پیدا بود.»**

**هشتم پرسش این پرسید که: «که کدام است آن مردم زنده که استی‌ویهات* ببیند و بمیرد و اورا ایدون کام باشد که باز زنده شود؟**

**و نیز دوباره استی‌ویهات ببیند و بمیرد و برایش آسان آید؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه آن مردمی است که یشت نکرده باشد و پراهوم نخورده باشد**.**

**و دیگر آن مرد که به گاه زناشویی رسیده باشد و زن نگرفته باشد.**

**و سه دیگر آن مردمی که در زمان زنده بودن، یشت نکرده است و اشوداد*** نداده است و یزشن نکرده باشد و گفته باشد که اشوداد به مردم بدهم اما نداده باشد.**

**پس آن کس هنگامی که میمیرد کام او اینگونه است که باز زنده شود،**

**و دوباره بمیرد و استی‌ویهات ببیند و مرگ برایش آسان شود.»**

---

*) دیو مرگ
**) یشت: نیایش؛ پراهوم: نوشیدنی مقدس
***) خیرات

**نهم پرسش این پرسید که: «پیل و اسب و اشتر خر و گاو وگوسفند و زن و سگ و خوک و گربه بـه چنـدماه زایند؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه پیل به سه سال زاید، و اسب و اشتر و خر به دوازده ماه زایند، و گاو و زن به نه ماه زایند، و گوسفند به پنج ماه زاید، و سگ و خوک به چهارماه زایند،و گربه به چهل روز زاید.»**

**دهم پرسش این پرسید که: «مردم کدام به رامش‌تر و آسان‌تر زیَد؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه آن‌مردمی به رامش‌تر و آسان‌تر زید که در زندگی بی‌بیم‌تر، و به آنچه دارد خرسندتر و داراتر است.»**

**یازدهم پرسش این پرسید که: «چیست آنکه در گیتی به اورمزد و امشاسپندان همانند است؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه در گیتی ده‌بد (کدخدا؛ شهریار) به اورمزد و امشاسپندان همانند است،**

**و جای ده‌بد همانند گرزمان* روشن است،**

**و دستیاران ده‌بدان همانند امشاسپندانند.**

**و ده‌بدان اندر دربار؛ همانند آن ستاره است که پرویز خوانند؛**

**دیگر مردم هنگامی که خویش‌کار و استوارند، همانند دیگر ستارگان کوچکند که در آسمانند.»**

**دوازدهم پرسش این پرسید که: «کدام خورش خوش‌تر و خوشمزه‌تر است؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

---

*) عرش اعظم؛ آسمان؛ بهشت

**چه آن خورش خوشمزه‌تر و بامزه‌تر است که از راه کوشش درست، اندوخته شده باشد و آن را از راه کار و کرفه بازخورند و بدارند.»**

**سیزدهم پرسش* این پرسید که: «یک چه؟ و دو چه؟ و سه چه؟ و چهار چه؟ و پنج چه؟ و شش چه؟ و هفت چه؟ و هشت چه؟ و نه چه؟ و ده چه؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه یک خورشید بی(است) که همه جهان روشن دارد؛**

**و دو برآوردن و فروبردن دم(نفس)؛**

**و سه پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک؛**

**و چهار آب و زمین و گیاه و ستور؛**

**و پنج همان پنج کی**؛**

**و شش همان شش گاهنبار؛**

**و هفت، هفت امشاسپند؛**

**و هشت، هشتیِ(؟) نامی بِه؛**

**و نه همان نه سوراخ در تن مردمان؛**

**و ده همان ده انگشت دست.»**

**بیست و سوم پرسش این پرسید که: «چه سردتر؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**نه چنان چون که تو اندیشی، بلکه چنان چون که من میدانم،**

---

*) این پرسش خود به دربرگیرنده پرسشهاي سیزده تا بیست و دو است.
**) پنج کي (شاه) بزرگ: کیقباد، کیکاووس، کیخسرو، کي‌لهراسب و کي‌گشتاسپ

**تو چنان اندیشیدی که برف سردتر است که اندر کوه نشیند و خورشید هرگز بر آن برنتابد؛**

**ولی آنچنان که تو اندیشیدی نیست، زیرا منش مرد دروَند(گناهکار) سردتر است،**

**و آن را نشان این‌که تو اخت جادو را برادری است دروند،**

**اورا چندی زهر به دل جای دارد که تو آن را نه با خورشید و نه با آتش نتوانی گداختن*؛**

**و چون من آن زهر را به مشت گیرم بگدازد.»**

**پس اخت فرمان داد که برادر خویش را آوردند و بکشتند و زهر از دل او بیرون آوردند.**

**ولی نه با خورشید و نه با آتش توان گداختن آن نبود.**

**پس یوشت فریان آن را اندر مشت گرفت و بگداخت.**

**بیست و چهارم پرسش این پرسید که: «چه گرم‌تر؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه مشت مرد پرهیزگار گرم‌تر است.**

**و آن را نشان این‌که زهر برادرت را نه خورشید و نه آتش نتوانست گداختن.**

**ولی مشت آن را گداخت.»**

**بیست و پنجم پرسش این پرسید که: «از آن‌ها که فرو شود چه بهتر؟ و از آن‌ها که سرد شود چه بهتـــر؟ و از آن‌ها که بمیرد کدام بهتر است؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**از آن‌چه فرو شود آب بهتر است، و آن‌چه سرد شده باشد آتش بهتر است، و آنچه بمیرد مرد تبهکارِ دروندِ ستمگری چون تو بهتر است.**

---

*) ذوب کردن

**چه اگر آب فرو نشود و آتش سرد(خاموش) نشود و تبهکارِ دروندِ ستمگری چون تو نمیرد؛**

**آنگاه همه جهان پر از آب و آتش و تبهکارِ دروندِ ستمگری چون تو شود و نگهداری جهان نتوان کرد.»**

**بیست و ششم پرسید این پرسید که: «چه از کوه گران‌تر؟**

**و چه از کاردِ پولادین تیزتر؟**

**و چه از انگبین شیرین‌تر؟**

**و چه از دنبه میش چرب‌تر؟**

**و از رادان که رادتر؟**

**و از راستان که راست‌تر؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه دروغ و ناراستی از کوه گران‌تر؛**

**و زبان مردمان از کاردِ پولادین تیزتر؛**

**و پدر و مادر از انگبین شیرین‌تر فرزند روز به؛**

**و از دنبه میش، سپندارمذ زمین و باران چرب‌تر؛**

**و از رادان ایزد تیشتر(تیر) رادتر؛**

**و از راستان وایو* راست‌تر که از هیچکس آزرم ندارد و پرگ** نستاند و خدای و بنده*** را یکی به دیگری به راستی دارد****.»**

**بیست و هفتم پرسش این پرسید که: «کدام پای نیک‌تر و نیکوتر است؟**

---

*) ایزد باد؛ اورا ایزدي دوگانه، هم ایزدي خوب و هم بد میدانند. زیرا باد هم میتواند براي آدمي نیکو باشد و هم میتواند در جایگاه تند باد براي آدمي زیان‌بار باشد.
**) رشـــوه
***) ارباب و زیر دست
****) زیرا باد براي هر آدم دارا و نداري به یکسان مي‌وزد.

**چه بسیار پاهایی که دیده‌ام ولی از میان آن‌ها، پای خواهر تو "هوفریا" که زن من است نیکوتر است*.»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه پای آب نیک‌تر و نیکوتر است.**

**و تورا نشان آن‌که آنجا که آب پای نَهَد، سبزه بِرست.**

**ولی آنجا که هوفریا پای نهد خشک شود**.»**

**بیست و هشتم پرسش این پرسید که: «بزرگ رامش زنان چیست؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**نه چنان چون که تو اندیشی، بلکه چنان چون که من میدانم،**

**تو ایدون اندیشیدی که زنان را بزرگترین رامش از جامه‌های گوناگون و کدبانویی سزاوار است که دارند؛**

**ولیکن زنان را بزرگ رامشی از بودن با شوی خویش است.»**

**اخت جادو گفت که: «دروغ گویی و من تورا به این پرسش بکشم.**

**اکنون بیا که نزد هوفریا رهسپار شویم؛ او که خواهر تو و زن من است.**

**او که هرگز دروغ نگفته و نگوید، به گوش او بایستیم.»**

**یوشت فریان همداستان بود، پس با اخت جادو به نزد هوفریا شدند.**

**پس ایشان گفتند بنشین و این پرسش به راستی بگذار.**

**و یوشت فریان پرسید که: «زنان را بزرگترین رامش از جامه‌های گوناگون و کدبانویی سزاوار است که ایشان دارند؟**

---

*) اخت کوشش میکند تا اندیشه یوشت را به سوي پاي آدمي کژ کرده و اورا از پاسخ درست دور کند.
**) اشاره به پا گذاشتن آدمي به روي گياهان که دستمايه نابودي آن گياه مي‌شود.

**یا بزرگترین رامش از بودن با شوی خویش است؟»**

**هوفریا اندیشید که: «چه شگفتی(بدبختی) به سرم آمده‌است که این تبهکارِ دروندِ ستمگر جادو مرا نکشد.**

**چه اگر دروغ بگویم هم برادرم را میکشد و هم من دروند میشوم. ولیکن ایدون بهتر که راست بگویم؛**

**چه اگر دروغ بگویم خود دروند شَوَم و داد و دین را از دست دهم ولی چون مرا بـه راسـتگویی بکـشد پرهیزکار خواهم شد.»**

**پس چادری به سر کرد و گفت که: «زنان را بزرگترین رامش از بودن با شوی خویش است.»**

**اخت با شنیدن این پاسخ با دشنه‌ای هوفریا را کشت.**

**روان هوفریا به گرزمان رفت.**

**آنگاه روان او بانگ برآورد که: «نکوکاری پرهیزکار بودم، اکنون پرهیزکارترم. اما ای اخـت جـادو تـو تاکنون دروند بودی، اکنون دروندتر گشته‌ای.»**

**بیست و نهم پرسش این پرسید که: «آن چیست که ده پا و سه سر و شش چشم و شش گـوش و دو دُم و سـه خایه و دو دست و سه بینی و چهار شاخ و سه پشت دارد و زندگی و خوراک جهان از اوست؟»**

**یوشت فریان پاسخ آن را ندانست پس از اورمزد یاری خواست.**

**پس اورمزد برای یاری او "ایزد نریوسنگ" را به سوی او می‌فرستد و نریوسنگ پاسخ را در اندیشه یوشـت فریان می‌گذارد.**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه آن یک جفت گاو نر و مرد برزیگری است که زمین را شخم میزند.**

**از کوشش آن برزیگر و شخم آن دو گاو، زمین بارورِ شـده و روزی و خـوراک مردمـان جهـان را بـار می‌آورد.»**

**اخت که می‌پنداشت یوشت فریان این پرسش را نتوان پاسخ داد شگفت زده شده و فریاد برمی‌آورد و سـه شبانه روز در بی‌هوشی به سر می‌برد.**

**پس از به هوش آمدن پرسش‌ها را دنبال میکند.**

**سی‌مین پرسش این پرسید که: «کدام اسب بهتر است؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه آن اسب نر تربیت شده و اصیل است؛**

**که بتوان آن را با اسبان شاهی نگاه داشت.»**

**سی و یکم پرسش این پرسید که: «آن چیست که خشک است و بوَزَد؛ و آن چیست که تَر است و بسوزَد؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه آن که خشک است و بوزد باد است؛ و آن که تر است و بسوزد پیه است.»**

**سی و دوم پرسش این پرسید که: «کدام پادشاه بهتر؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**چه آن پادشاه بهتر که بخشاینده‌تر و خرد و دانشش نیک‌تر.»**

**سی و سوم پرسش این پرسید که: «تورا دارایی چند است؟»**

**یوشت فریان گفت: «که زندگی را در تنگدستی باشی، ای مرد تبهکارِ دروندِ ستمگر و پس‌از مرگ به دوزخ بیوُفتی.**

**مرا دارایی سه است. یکی آنکه خورم؛ دیگر آنکه پوشم و سدیگر آنکه به درویشان دهم.»**

**چون یوشت سراسر سی و سه پرسش اخت جادو را پاسخ می‌دهد؛**

**آنگاه میگوید: «تو را سه پرسش کنم که آن را نتوانی پاسخ کنی.**

**نخست آنکه یک مشت تخم زمین* به چند ارزد؟**

---

*) بذر

**دوم آنکه گاو ورزا* به چند ارزد؟**

**سوم آن‌که خویدوده** را کار و کرفه به چند ارزد؟»**

**اخت در شگفت ماند و پاسخ را ندانست.**

**پس زمان خواست تا پیشاب کند.**

**یوشت می‌پذیرد.**

**او با نیروی جادویی راهی دوزخ می‌شود و با اهریمن دیدار می‌کند.**

**پرسش‌ها را از اهریمن میپرسد.**

**ولیکن اهریمن پاسخی نمی‌دهد.**

**زیرا اگر پاسخ آن را به اخت جادو گفتی، نیرو و توانایی اخت را چون خود افزون کردی.**

**اخت اندوهگین باز میگردد.**

**ایدون به یوشت فریان گفت: «آنچه ندانستی را اورمزد و امشاسپندان به تو گفتند، و من که امید به اهریمن داشتم او مرا ناکام کرد و پاسخم نگفت.»**

**آنگاه یوشت فریان با کاردِ بَرِسُم‌چین،**

**با نیرنگ دینی اخت جادو را کشت؛**

**و دروج را که اندر تن او بود ناکار کرد.**

---

*) نخستین آفریده خداوند گیومرث بود و دومین آفریده او گاو ورزا بود. در نوشتارهاي ديگر آن را گاو اِوَکْدات نیز نوشته‌اند.
**) زناشويي با خويشاوندان نزديك

بهمن انصاری ( سوشیانت ):

Bahman.Soshiant@Gmail.com

منتشر شده براي نخستين بار در وبسايت :

www.TarikhBook.ir

پایان